

چالش اسلام و قدرت

جلسه پنجم



محسن کدیور

۱۲ اسفند ۱۳۹۹

خلاصه جلسه چهارم:

الف. متعلق اسلام در قرآن «تسلیم خداوند شدن» است نه «تسلیم قدرت یا حکومت پیامبر شدن». از هیچ آیه قرآن، بلکه از هیچ روایت معتبر و نقل تاریخی قابل اعتمادی به دست نمی آید که «پیامبر به دنبال تسلیم کردن مردم به قدرت و حکومتش بوده، حتی اگر ایمان به خدا نداشته باشند».

ب. امام سجاد (ع) (۳۸-۹۵) در دعای ابوحمزه ثمالی تأیید کرده در زمان ایشان افرادی برای حفظ جانشان مسلمان می شده اند، در حالی که ایمان قلبی نداشته اند. دوران ایشان مصادف با «دوران اموی» و فتوحاتی بوده که غالباً فاقد معیارهای اسلامی بوده است. این چه ربطی به پیامبر و قرآن دارد؟!

پ. پیامبر در پی تاسیس جامعه ای بود که همه موحدان در آن امکان زندگی مؤمنانه داشته باشند. پیامبر امنیت و همزیستی برای همگان حتی کفار، مشرکان و غیرموحدان را به شرط انعقاد قرارداد عدم تخاصم تضمین کرده بود. پلورالیسم دینی نسبی از ابتدا قاعده پذیرفته شده در جامعه اسلامی عصر پیامبر بود.

ت. جهاد در راه خدا یکی از معیارهای فضیلت در اسلام است، نه تنها معیار فضیلت. روایاتی که ثواب عبادات و خیرات را بر اساس ثواب جهاد و شهادت تبیین کرده اند غالباً متعلق به دوران سلطه اموی و عباسی هستند، و اگر از اعتبار سندی برخوردار باشند، حکم دائمی اسلام نیستند.

ث. بر خلاف ادعای پیامبر اقتدارگرا، ما پیامبر رحمت را بزرگ نکردیم! قرآن - که مطلقا تالیف پیامبر نیست! - محمد (ص) را به عنوان پیامبر رحمت بزرگ معرفی کرده است.

ج. جهان عبد صالح (خضر) جهانی «ماورای تکلیف»، و جهان موسی «جهان تکلیف زمینی» است. بشر زمینی به شیوه موسی زندگی می کند و «مکلف به شریعت و اخلاق» است. در این دنیا نمی توان به روش خضر زندگی کرد و احدی از علمای اسلام هم چنین شیوه ای را تجویز نکرده است.

چ. اگر داستان موسی و خضر تمثیلی و نمادین باشد، یعنی متعلق به عالم واقع، تکلیف و شریعت نیست تا قبح قصاص قبل از جنایت و قتل نفس محترمه مطرح شود. خطیب محترم که تمام قرآن را در گام قبلیش «رؤیای نیازمند تعبیر» پنداشته، اینجا برخلاف قاطبه مفسران آن را «حکایت واقع» فرض کرده است!

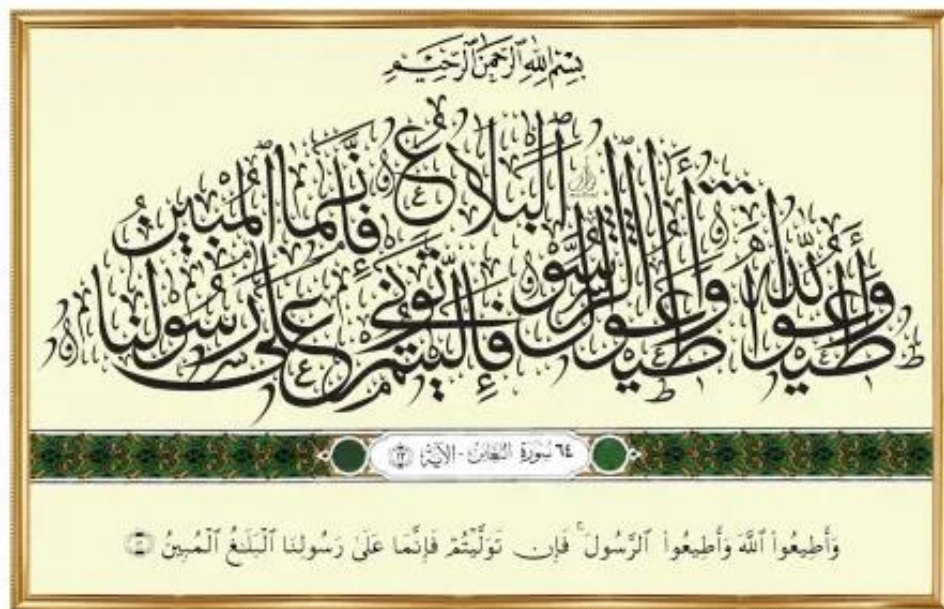
ح. آخوند خراسانی «ولایت مطلقه» را منحصر به ذات ربوبی، و ولایت پیامبر را «مقید به شرع» دانسته و هرگونه تصرف غیرمعارف را در جان و مال و ناموس مردم برای ایشان ممنوع دانسته است.

خ. اینکه گفته شده «نبوت بدون ولایت بی معنی است» سخن ناتمامی است. «نبوت انبیای غیراولوالعزم» نقض جدی چنین ادعایی است.

د. ختم نبوت به معنی ختم پیامبری یا «ختم وحی رسالی و اختصاصات تشریعی» ایشان است. اما بحث خطیب محترم درباره ولایت است که مدعی ادامه آن در عرفا و اسلام تجربت اندیش است. لذا بر مبنای او مشکل به قوت خود باقی است و جواب می طلبد.

سالگرد میلاد باسعادت امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران امام علی بن ابی طالب (ع) را تبریک عرض می کنم و از اینکه توفیق اجابت دعوت برای انجام وظیفه به این مناسبت را نداشتم عذرخواهی می کنم. امیدوارم مباحث این جلسات به عنوان عذر تقصیر به پیشگاه قرآن، پیامبر و اهل بیت پذیرفته شود.

خطیب محترم مدعی شده پیامبر اقتدارگرا بوده و روحیه اقتدارطلبی ایشان در کتاب، آئین و پیروانش دمیده شده است. بر این مبنا قرآن خوف نامه، خدا سلطان، و پیامبر عارف مسلح معرفی شده که از ابتدا به دنبال به دست گرفتن قدرت و تسلیم کردن مردم ولو با زور شمشیر به دین خود بوده است. در این جلسه یکی دیگر از شواهد این مدعا «شارعیت یعنی اقتدار» تحلیل انتقادی می شود. این جلسه شامل سه مبحث است: تجلی ولایت و اخلاق پیامبر در تشریعات وی و فقه اسلامی، پیامبر مؤسس و مقیاس عدالت، و با چنین پیامبری امروز چه باید کرد؟



مبحث اول. تجلی ولایت و اخلاق پیامبر در تشریعات وی و فقه اسلامی

ادعا: در اسلام پیامبر شارع است، در مسیحیت عیسی ظاهرا شارع نبود. شارع یعنی مالکیت جان و مال مردم را دارد. گردن گذاشتن به فقه یعنی گردن گذاشتن به ولایت و مالکیت پیامبر نسبت به اعراض، اموال، و دماء. هیچ کدام اینها معنایش این نیست که بی منطق عمل می کرد، مثل خدا عمل می کرد، پرشده بود از خداوند، رخصت و ولایت الهی داشت. تقنین یعنی اگر پایت را از این حد آن طرف بگذاری در دنیا و آخرت مجازات می شوی این معنی اقتدار و ولایت است. مجموعه ولایت و اخلاق پیامبر در فقه اسلامی متجلی شده است. بدون ولایت پیامبری بی معنی می شود. هیچ زن مؤمن و مرد مؤمنی وقتی که پیامبر حکم می داد دیگر حق ندارد از خودش اظهار نظری بکند. [۳۳:۳۶] قسم به خدا اینها مؤمن محسوب نمی شوند تا وقتی که در مسائل مورد مشاجره و اختلاف ترا حکم کنند و بعد از اینکه توداوری کردی نه اینکه فقط تسلیم بشوند و قبول کنند، حتی در دلشان هم نسبت به آنچه که تو گفتی انکاری و اشکالی نداشته باشند. [۴:۶۵] آیه بعد اگر واجب می کردیم که یکدیگر را بکشید یا ازدیاری خود بیرون بروید بسیار اندکی از آنها این کار را می کردند. یعنی من انتظار دارم اینجور پیروانی باشید. چند جا آمده «التَّيِّبُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [۳۳:۶] اولویت حقوق و احکام پیامبر بر حقوق و احکام ما معنای پیامبری است، در غیر این صورت پیامبر یکی می شود مثل دیگران. سخن گفتن از موضع بالا وقتی من حکم کردم دیگر شما حق اظهار نظر ندارید. ولایت و اقتدارگرایی یعنی این. (ج ۲، ۳ و ۴) به طور خلاصه: پیامبر شارع بوده، با تشریع حلال و حرام در جان و مال مردم تصرف می کرد، از جمله حکم مجازات مجرمین حتی اعدام آنها را در دنیا و عذابشان را در آخرت صادر کرده است. فقه اسلامی تجلی اخلاق نبوی است. ولایت و شاریت یعنی اقتدار.

بحث اول. تشریع در ادیان الهی

قرآن «تشریع در ادیان الهی» را به رسمیت شناخته است. در این مجال به پنج آیه در این زمینه اشاره اجمالی و مفاد آنها در ارتباط با بحث تفسیر می شود:

الف. شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا

الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری ۱۳) «برای شما از [احکام] دین چیزی را تشریع کرده است که نوح را به آن توصیه نمود و نیز آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش نمودیم که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه نکنید.» در این آیه پنج پیامبر صاحب شریعت معرفی شده اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (صلوات الله علیهم اجمعین). آیا انبیای پنج گانه صاحب شریعت همان انبیای اولی العزم هستند؟ محتمل است و حداقل یکی از اقوال بحث پیامبران اولی العزم همین است. عنوان اولی العزم برگرفته از این آیه قرآن است: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ (احقاف ۳۵) «پس [در برابر آزار دشمنان] صبر کن، چنان که پیامبران صاحب عزم و اراده صبر کردند.» من در من الرسل تبعیضیه است نه بیانیه، لذا برخی پیامبران اولوالعزم بوده اند نه همه آنها. اولوالعزم یعنی پیامبران دارای عزم قوی در تبلیغ رسالت و انتشار آن، نه صرف ابتلایشان به شدائد و بلا یا در غیر طریق نشر دین. قرآن نوح، ابراهیم و موسی (علیهم السلام) را اینگونه توصیف کرده است. بحث تفصیلی در این زمینه محالی دیگری طلبد.

ب. شریعت عیسی (ع) هم به شکل خاص هم این گونه معرفی شده است: وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ

جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (زخرف ۶۳) «و چون عیسی

دلیل های روشن آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آورده ام، و [آمده ام] تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف

دارید برایتان بیان کنم، بنابراین، از خدا پروا داشته باشید و از من اطاعت کنید.» عیسی مسیح (ع) علاوه بر تثبیت تعالیم توارث بینات و حکمت را به پیروان خود عرضه کرد که بیان دیگری از شریعت عیسوی است.

پ. وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (مائده ۴۸) «این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو نازل کردیم، در حالی که کتاب [آسمانی] پیش از خود را تصدیق می کند و نگهبان و ناظر بر آنهاست؛ پس میان آنان بر اساس آنچه خدا نازل کرده است حکم کن، و از هوس هایشان پیروی مکن که از آن حقی که برای تو آمده است منحرف شوی. برای هر يك از شما [امّت ها] آیین و راه روشنی قرار داده ایم. و اگر خدا می خواست شما را يك امّت قرار می داد، ولی [چنین نکرد] تا در آنچه به شما داده است آزمایشتان کند؛ پس به سوی خوبی ها سبقت گیرید. بازگشت شما همگی، فقط به سوی خداست، و او شما را از آنچه در آن اختلاف می کردید با خبر خواهد ساخت.» در این آیه اولاً خدا کتاب (قرآن) را بر قلب پیامبرش نازل کرده است؛ ثانیاً قرآن مبّین حق، تصدیق کننده کتب الهی پیشین، و نگهبان و ناظر بر آنهاست، ثالثاً پیامبر موظف به داوری کردن بر اساس وحی الهی است نه هوا و هوس مردم که عامل انحراف از حق معرفی شده است. رابعاً برای هر امتی شریعت و راه روشنی از جانب خدا قرار داده شده است. خامساً تکثر شرایع اراده الهی مایه آزمایش دنیوی است. سادساً بندگان خدا باید در کسب خیر از هم سبقت گیرند. نتیجه این آزمایش در کثرت شرایع در آخرت توسط خداوند مشخص می شود. شاهد مثال انتساب شریعت در هر امتی به خداوند است.

ت. ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (جاثیه ۱۸) «سپس تو را بر راهی از امر [دین] قرار دادیم؛ پس آن را پیروی کن و از هوس‌های کسانی که نا آگاهند پیروی مکن.» خدا شریعت را در اختیار پیامبرش نهاده است، و او را موظف به تبعیت از این شریعت الهی کرده است. مقابل شریعت هوا و هوس افراد جاهل است که پیامبر از تبعیت آنها نهی شده است.

ث. لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (حج ۶۷) «برای هر امتی آیین عبادتی قرار داده‌ایم که به آن عمل می‌کنند؛ پس نباید در این امر با تو کشمکش کنند. و به سوی پروردگارت دعوت کن که بی‌گمان، تو بر رهنمودی راست قرار داری.» عبادات جزئی از تشریع الهی است. خدا خود در هر امتی مناسک و عبادات متفاوت قرار داده است. قرار نیست مسلمانان به روش امت‌های دیگر خدا را عبادت کنند. اختلاف عبادات در شرایع نباید عامل نزاع شود. پیامبر موظف شده است به شیوه‌ای که خدا راهنمایی کرده است مردم را به سوی خدا دعوت کند.

نتیجه: اولاً شریعت تازه مختص به چند پیامبر خاص است، اکثر قریب به اتفاق پیامبران مروج شریعت پیامبر پیش از خود بوده‌اند. ثانیاً خداوند خود را شارع معرفی کرده و شریعت را به خود منسوب کرده است. ثالثاً خداوند تکثر و تنوع شرایع الهی در بین امت‌های مختلف را جزئی از برنامه خود معرفی کرده است که نباید مایه نزاع شود. رابعاً عیسی مسیح (ع) هم همانند نوح، ابراهیم و موسی (علیهم السلام) صاحب شریعت بوده است. خامساً خداوند شریعت اسلامی را علاوه بر وحی و کتاب به خود نسبت داده و آنها را بر پیامبرش نازل کرده است.

بحث دوم. ولایت تشریعی پیامبر اسلام

اما اینکه پیامبر اسلام به اذن خدا شارع بوده است سخن درستی است. شارع بالاصاله خداوند است و پیامبر اسلام شارع بالعرض یا ماذون در تشریع بوده است. از این وظیفه پیامبر به «ولایت تشریعی» یاد می شود که محصول آن سنت نبوی است. ولایت تشریعی پیامبر با ابلاغ وحی الهی توسط ایشان تفاوت دارد و امری علاوه بر آن است. قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران ۱۶۴) «به راستی خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و پاکشان می سازد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد، و قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» وظایف پیامبر تلاوت آیات خداوند، تعلیم آنها، تزکیه مردم و تعلیم حکمت به مردم بوده است. تعلیم حکمت که امری متفاوت با تعلیم کتاب بوده ناظر به سنت نبوی است که آن نیز با اذن و نظارت الهی صورت گرفته است.

شریعت به معنی اعم موازین اخلاق، قواعد کلی عملی تعالیم اسلامی، سرخط احکام عبادات و معاملات (تعامل آدمیان با یکدیگر) را در برمی گیرد. به بیان دیگر روابط انسان با خدا، روابط انسان با خود، روابط انسان با دیگر آدمیان، و روابط انسان با دیگر مخلوقات اعم از جاندار و بی جان (به اصطلاح امروز اخلاق و حقوق محیط زیست). منبع اول شریعت قرآن کریم یا وحی نازل شده به قلب پیامبر است. منبع دوم شریعت سنت پیامبر یا تشریعات ایشان می باشد. تشریعات نبوی شامل موارد زیر است: تبیین ایشان از آیات قرآن کریم و احکامی که به عنوان پیامبر در حوزه اخلاق و فقه از ایشان صادر شده است. پیامبر دو گونه حکم دیگر نیز صادر کرده یکی احکام قضائی و دیگر احکام سیاسی به عنوان زمامدار. احکام و قواعد کلی این دو دسته نیز بخشهای سوم و چهارم سنت نبوی است. اما تطبیق آن بر جزئیات در هر دو حوزه بر اساس اطلاعات بشری داده شده به ایشان

بوده، خطاپذیر و موسمی است (مختص شرایط خاص زمانی، مکانی و اشخاص خاص بوده است) و جزء سنت دائمی پیامبر یا جزء دین نیست. جزئیات امور شخصی پیامبر (اینکه به خانواده خود چه گفته، چه خورده، چه پوشیده،) در زمره سنت دائمی نبوی یا جزء دین محسوب نمی شود.

ولایت تشریعی پیامبر محدود به احکام موجود در قرآن نمی شود. پیامبر مجاز به تشریع احکامی که در قرآن جزئیاتش بیان نشده بوده است. به عنوان مثال، قرآن به مثابه قانون اساسی اسلام و تشریعات نبوی به منزله قوانین عادی اسلام محسوب می شود. تشریعات نبوی نمی تواند منافی و معارض قرآن باشد. پرسش اساسی این است: آیا ولایت تشریعی پیامبر مطلقه بوده است؟ اگر این ولایت تشریعی مقیده بوده، مرزهای آن کدام است؟ در دنبال اهم آیاتی که دلیل بر ولایت تشریعی یا شارعیت پیامبر دانسته شده بررسی می شود:

آیه اول: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (احزاب ۶) «پیامبر [در اداره جامعه] بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.» به نظر مرحوم استاد منتظری: این اولویت و تقدم در اموری است که پیامبر در امور فردی و اجتماعی به مصلحت مؤمنین می دانسته است. در اموری از نفس و مال که خود انسان نسبت به آنها سلطه و ولایت دارد، ولایت پیامبر اشدّ و اقوی بوده است. پیامبر همانند پدر تمام امت است که می تواند در کلیه شئونشان تصرف کند. اما این ولایت در اموری است که فرد شرعا به انجام آن مجاز باشد بنابراین محرمات شرعی را یقینا در بر نمی گیرد، از قبیل قتل نفس و اجرای عقود فاسده. پیامبر به این آیه در روایت متواتر بین الفریقین استناد کرد: «من کنت مولا فلهذا فعلی مولا». آیا من از شما به خودتان اولی هستم؟ مردم در غدیر خم پاسخ دادند: بله. پیامبر گفت: هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. (دراسات، ج ۱، ص ۳۸ و ۴۰) در جلسه گذشته نظر آخوند خراسانی را دائر بر مقیده بودن ولایت پیامبر نقل کردم. بنابر به نظر استاد منتظری ولایت تشریعی پیامبر محرمات شرعیه را در بر نمی گیرد و پیامبر در تحلیل آنها ولایت ندارد.

آیه دوم: مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ

وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (احزاب ۳۶) «و هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که وقتی خدا و پیامبرش امری را مقرر کردند، در کار خود اختیاری داشته باشد، و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، حتماً آشکارا گمراه شده است». آیه در قضیه زید بن حارثه غلام آزادشده پیامبر نازل شد زمانی که پیامبر دختر عمه اش زینب بنت جحش را برای زید خواستگاری کرد. زینب و برادرش عبدالله این ازدواج را نپذیرفتند. آیه نازل شد. بعد از نزول آیه و اطلاع از اراده الهی زینب و برادرش رضایت خود را به پیامبر اعلام کردند. غرض الهی نفی دو عادت خرافی بود یکی استنکاف دختری از قبیله شریف قریش با یک غلام آزادشده و دیگری اینکه زن پسرخوانده زن پسر محسوب نمی شود تا ازدواج پدرخوانده با وی بعد از جدایی از پسرخوانده مشکلی نداشته باشد. (دراسات ج ۱ ص ۶۲) در در المنثور سیوطی هم آمده است: زینب از ازدواج با زید راضی نبود چرا که خود را به لحاظ شرافت خانوادگی بالاتر از اومی دانست. آیه نازل شده که این ازدواج دستور خداوند است.

مراد از قضاوت در آیه قضاوت تشریعی است. قضاوت خداوند حکم الهی در یکی از امور بندگان یا تصرف در شأنی از شئون ایشان از طریق پیامبرش است. قضاوت پیامبر تصرف در شئون مردم از طریق ولایتی است که خدا برایش قرار داده مانند مفاد آیه النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم. قضاوت خداوند با جعل ولایت برای پیامبر، و قضاوت پیامبر با اعمال ولایت او بوده است. در آیه برای هر دو قضاوت یک فعل آمده است. مردان و زنان مومن از خود اختیار ندارند یعنی صحیح نیست غیر از حکم خدا و پیامبر چیز دیگری اختیار کنند. معنی آیه این می شود هیچیک از مومنین و مومنات مجاز نیستند اختیاری غیر از حکم خدا و پیامبر داشته باشند زمانی که خدا و پیامبر در امری از امورشان تصرف کردند و باید از اراده خدا و رسول تبعیت کنند. (المیزان)

زید بن حارثه برده آزادشده پیامبر و پسرخوانده ایشان بود که به دستور پیامبر با دختر عمه جوان و صاحب جمال پیامبر زینب بنت جحش ازدواج کرده بود. بعد از مدتی زید با همسرش اختلاف پیدا کرد و به این نتیجه رسید که بهتر است از او جدا شود. با پیامبر درباره طلاق زینب مشورت کرد. پیامبر او را نهی کرد، با اینکه خدا او را باخبر کرده بود که باید با زینب - بعد از طلاق زید - ازدواج کند تا رسم جاهلی ممنوعیت ازدواج با همسر پسرخوانده برداشته شود. پیامبر از چنین ازدواجی واهمه داشت، چرا که می دانست شماتت مردم را در پی دارد. آیه دوم نازل شد: «و [یادکن] وقتی را که به [زیدبن حارثه] آن کس که خدا به او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت ارزانی داشته بودی، می گفتم: همسرت را برای خود نگهدار و از خدا پروا کن. و چیزی را در درون خود پنهان می کردی که خدا می خواست آن را آشکار کند، و از مردم می ترسیدی و حال آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن زن حاجتی برگرفت، وی را به همسری تو درآوردیم، تا بر مؤمنان در مورد [ازدواج با] همسرانِ پسرخواندگانِشان - آنگاه که از آنان حاجتی برگرفته باشند - باکی نباشد. و فرمان خدا انجام شدنی است.» (احزاب ۳۷) امری که پیامبر مخفی می کرد علاقه شخصی به زینب نبود. بعد از طلاق زینب توسط زید و به سر رسیدن عده، پیامبر با زینب ازدواج کرد. آیه دیگر همین دسته از آیات نازل شده هم ناظر به زید است: ما کان محمد أباً أحد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین (أحزاب ۴۰) «محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و پایان بخش پیامبران است.» پیامبر پدر حقیقی زید نبود تا ازدواج با همسر سابق او برایش حرام باشد.

فارغ از شأن نزول، این آیه وظیفه مردان و زنان مؤمن را در اطاعت از فرامین خدا و پیامبر خاطرنشان می کند. در مواردی که امر صریحی از جانب خدا و پیامبر باشد مومنان مجاز به مخالفت نیستند. البته کسی آنها را اجبار به تبعیت نمی کند، اما اگر تبعیت نکنند معصیت محسوب می شود و مجازات اخروی دارد. پیامبر زینب

را مجبور به ازدواج با زید نکرد، زینب بعد از آگاهی از اراده خدا و رسول این ازدواج را پذیرفت. به هر حال این آیه از صریح ترین آیات در ولایت تشریعی پیامبر است. ضمناً آیه در باره مردان و زنان مؤمن حقیقی است و قابل تطبیق بر تفسیر بی پایه تسلیم قدرت دنیوی و حکومت پیامبر به عنوان مسلمان شدن نیست. یعنی این آیه از مدارک بطلان تفسیر مذکور است.

آیه سوم: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا (نساء ۶۵) «ولی چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود تا تو را در کشمکش‌هایی که میانشان پدید می‌آید داور سازند، آنگاه از آنچه داوری کردی در دل‌هایشان کمترین نارضایتی احساس نکنند، و به‌طور کامل تسلیم [حکم تو] باشند.» خطاب اولیه آیه به منافقان زمان پیامبر است که داوری نزد طاغوت می‌بردند. (نساء ۶۰) خدا مذمتشان می‌کند که مومن نخواهید بود مگر اینکه داوری نزد پیامبر بیاورید. البته حکم آیه اعم از منافقان است. ایمان تسلیم تام باطنی و ظاهری است. این بحث ایمان است نه اسلام، و تسلیم خداوند شدن است نه تسلیم حکومت و قدرت پیامبر شدن. فاعتبروا یا اولی الابصار! شرط ایمان (نه اسلام ظاهری) پیامبر را در مشاجرات داور قرار دادن، گردن نهادن به احکام قضایی پیامبر و رضایت به نتیجه این داوری است. پس موضوع آیه ایمان قلبی به این امور و تسلیم باطنی است نه تسلیم ظاهری. آری ولایت پیامبر برای مومن واقعی رضایت قلبی به حکم داوری پیامبر است. چقدر این آیه از تفسیر اسلام به تسلیم حکومت پیامبر شدن منهای ایمان قلبی اجنبی است.

آیه بعدی همین سوره: وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (نساء ۶۶) «و اگر بر آنان مقرر می‌کردیم که یکدیگر را بکشید یا از دیارتان بیرون بروید، جز اندکی از ایشان آن را انجام نمی‌دادند، و اگر آنچه را به آن پند داده می‌شوند

انجام می‌دادند، برایشان بهتر و در تثبیت [ایمانشان] مؤثرتر بود.» آیه خطاب به جامعه است نه افراد. نه اینکه کسی خودش را بکشد، شبیه آیه زیر در مورد بنی اسرائیل:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِقَوْمِي أَنفُسَكُمْ بِاتَّخَذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره ۵۴) «و [یاد کنید] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، همانا شما با برگرفتن آن گوساله [به پرستش] بر خود ستم کرده‌اید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [با ریاضت،] نفس‌کشی نمایید که این نزد آفریننده شما برایتان بهتر است [و شما به این دستور عمل کردید] پس توبه شما را پذیرفت، همانا او بسیار توبه‌پذیر مهربان است.» پاورقی صالحی نجف آبادی در ترجمه اش: یا «یکدیگر را بکشید». یعنی بی‌گناهان شما گناهکاران شما را به عنوان مجازات بکشند. در تفسیر این آیه روایات گوناگون و متضادی نقل شده که دستمایه نظریه‌پردازی شماری از مفسران شده است. به گمان ما، قول راجح و معقول همان است که در متن آوردیم (ر.ک: پژوهش‌های قرآنی، ص ۴۰۱).

در زمان موسی (ع) حکم مذکور جاری شده است، پیامبر (ص) صرفاً به ان مثال زده و هرگز آن را جاری نکرده و چنین فرمانی نداده است. اما آری ولایت تشریعی پیامبر چنین محدوده‌ای را در برمی گرفته است. این قابل انکار نیست. اما و هزار اما در هر دو مورد اقتلوا انفسکم فرمان خداوند بوده است نه فرمان این دو پیامبر. پیامبر اسلام هرگز فرمان قتل بدون مجوز خاص الهی صادر نکرده است. یعنی حکم قتل در اسلام منحصر در منصوبات قرآنی است.

نتیجه: بر مبنای آیات قرآن کریم پیامبر (ص) ولایت تشریعی داشته است. این ولایت تشریعی به اذن خداوند و علاوه بر اجرای احکام قرآن کریم بوده است. ولایت تشریعی پیامبر مطلقه نبوده است، بلکه اولاً مقید به عدم

تعارض با محکمت قرآن کریم بوده است. ثانیاً محرمات شرعی (اموری که ارتکاب آنها از سوی افراد مجاز نیست) را دربر نمی گرفته است. ثالثاً موارد مجاز قتل و اعدام منحصر در منصوبات قرآنی است و پیامبر فراتر از آنها حکمی صادر نکرده است. مؤمنان موظف به تبعیت از ولایت خدا و رسول بوده اند و مومن واقعی باید باطنا هم به حکم داوری پیامبر در مرافعات راضی باشد.

بحث سوم. ابلاغ پیامبرانه و اطاعت مؤمنانه

آیات متعددی وظیفه مومنان را اطاعت و تبعیت از اوامر و نواهی الهی و نبوی، و رسالت پیامبر را منحصر در ابلاغ، بشارت و انداز معرفی کرده است. ابتدا به عنوان مقدمه به مفاد این آیه توجه کنید: وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (یونس ۴۷) «و برای هر امتی پیامبری است. پس آنگاه که پیامبرشان آمد میانشان به عدالت داوری می شود و بر آنان ستم نمی رود.» آیه دو سنت الهی را نشان می دهد. سنت اول: بر هر امتی رسولی فرستاده ام. البته ما لزوماً نام و نشان همه پیامبران الهی را نمی شناسیم. سنت دوم: وقتی پیامبران الهی رسالتشان را ابلاغ می کنند، مردم به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی رسالت پیامبر را تصدیق کرده و ایمان می آورند و گروهی تکذیب کرده کافر می شوند. خداوند در قیامت بین مومنان و کافران قضاوت می کند و به قسط و عدالت حکم خواهد کرد و به کسی ظلم نخواهد نمود. (المیزان)

اما اهم آیاتی که صریحاً به وظیفه مؤمنانه اطاعت و تبعیت از فرامین خدا و رسول از یک سو و وظیفه ابلاغ پیامبرانه دلالت دارد به سه دسته قابل تقسیم است: وظیفه اطاعت مومنان از پیامبران؛ پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ پیام الهی، بشارت و انداز ندارند؛ پیامبر حفیظ و وکیل مردم و مصیطر بر ایشان نیست.

دسته اول آیات. وظیفه اطاعت مومنان از پیامبران

الف. وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (تغابن ۱۴) «و خدا را اطاعت

کنید و از این پیامبر فرمان برید؛ پس اگر روی بگردانید [بدانید که] بر پیامبر ما تنها رساندن [پیام] آشکار است.»
اولا جداگانه وجوب اطاعت از خدا و اطاعت از پیامبر تصریح شده است. اطاعت از خدا گردن نهادن به اوامر و نواهی قرآن است. اطاعت از پیامبر تبعیت از اوامر و نواهی ایشان است که مستقل از فرامین الهی است. ثانیا اگر مسلمانی تخلف کرد و فرمان خدا و پیامبر را تبعیت نکرد، پیامبر به زور او را وادار به اطاعت نمی کند، چرا پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ آشکار پیام الهی ندارد. انما دلالت بر حصر دارد، آنچه نفی شده اعمال فشار و زور برای تبعیت از خدا و پیامبر است. خدا به پیامبرش چنین اجازه ای نداده است.

ب. قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا

عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نور ۵) «بگو: خدا را اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید. پس اگر روی بگردانید [زیانی به او نمی رسد، زیرا] او فقط مسئول کاری است که به عهده اش گذاشته شده است و شما هم مسئول کاری هستید که به عهده تان گذاشته شده است؛ و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید؛ و بر عهده پیامبر جز پیام رسانی آشکار نیست.» این یکی از کلیدی ترین آیات بحث است. همانند آیه قبل اولاً اطاعت از پیامبر مجزای از اطاعت از خداوند ذکر شده است. اطاعت از خدا یعنی اطاعت از اوامر و نواهی مندرج در قرآن یا کلام الله مجید. اطاعت از پیامبر یعنی تبعیت از اوامر و نواهی ایشان به عنوان شارع یا قاضی. ثانیا در این آیه صریح تراز آیه قبل نحوه برخورد با متخلفان از اطاعت خدا و رسول معین شده است: مسئولیت پیامبر جز ابلاغ پیام به روشنی و وضوح نیست. اعمال فشار یا با مردم را به تسلیم حکم خدا و پیامبر مجبور کردن جزء وظایف پیامبر

نیست. ثالثاً وظیفه مردم هم اطاعت از خدا و رسول است، اگر امتثال کردند هدایت می شوند، امتثال هم نکردند عاقبت سوءشان در دیگر آیات تبیین شده است.

ج. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء ۶۴) «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا از او اطاعت کنند. و اگر آنان (منافقان) وقتی به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر [نیز] برایشان طلب آمرزش می کرد، خدا را بسیار توبه پذیر مهربان می یافتند.» صدر آیه شاهد مثال است. رسالت پیامبرانه ملازمه با وجوب اطاعت از پیامبر به اذن خداست. خدا به کسانی رسالت داده که جز به رضایت او امر و نهی نمی کنند. وظیفه مردم تبعیت از ایشان است. ذیل آیه توبه پذیری خداوند در برابر متخلفان پشیمان است.

دسته دوم آیات. پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ پیام الهی، بشارت و انذار ندارند

در این دسته ابتدا به آیات بلاغ و سپس به آیات بشارت و انذار اشاره می شود.

الف. فقط ابلاغ پیام الهی:

فهل على الرسل الا البلاغ المبين (نحل ۳۵) «آیا بر عهده پیامبران جز پیام رسانی آشکار است؟» وما على الرسول

الا البلاغ المبين (عنکبوت ۱۸) «بر عهده پیامبر جز پیام رسانی آشکار نیست.» و نیز مائده ۹۲، نحل ۸۲، یس ۱۷ و

تغابن ۱۲؛ و بدون مبين يعنى وما على الرسول الا البلاغ در آیات آل عمران ۲۰، رعد ۴۰، و شوری ۴۸. این آیات

وظیفه پیامبر را در ابلاغ پیام منحصر کرده است. معنای التزامی آن نفی وظایفی از قبیل فشار و اکراه و اجبار

مردم برای مسلمان شدن یا تسلیم به حکومت پیامبر یا اطاعت ظاهری از اوامر و نواهی بدون ایمان قلبی است. راستی مدعی اقتدارطلبی پیامبر با این آیات می خواهد چه کند؟

ب. پیامبران فقط مبشر و منذر هستند

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء ۱۶۵-۱۶۴) «و پیامبرانی را پیش از این، سرگذشتشان را برای تو باز گفته ایم و پیامبرانی را سرگذشتشان را برای تو باز نگفته ایم. و خدا با موسی چنان که باید سخن گفت. پیامبرانی [فرستادیم] بشارت دهنده و اخطارکننده، تا برای مردم، پس از آن پیامبران در برابر خدا حجتی نباشد. و خدا پیروزمند حکیم است.» اولاً پیامبران الهی منحصر به بیست و هفت پیامبر معرفی شده در قرآن نیستند. پیامبران متعددی که اکثریت قاطع آنان را تشکیل می دهند در قرآن معرفی نشده اند. این پیامبران معرفی نشده مروج شریعت چهار پیامبر اولی العزم بوده اند. ثانیاً وظیفه اصلی پیامبران بشارت و انذار (مژده دادن به صالحان و بیم دادن بدکاران) است. وظیفه اصلی پیامبران اقتدارگرایی، تشکیل حکومت و به زور مردم را تسلیم خدا یا پیامبر کردن نبوده است. ثالثاً از اهداف رسالت پیامبران قطع عذر از مردم و اتمام حجت در قیامت بوده است که علاوه بر عقل که رسول باطنی است پیامبران را هم فرستادیم تا از فرامینشان اطاعت کنید. اطاعت لازمه منطقی حجیت رسالت است.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (انعام ۴۹-۴۸) «و ما پیامبران را جز بشارت دهنده و اخطارکننده نمی فرستیم؛ پس کسانی که ایمان بیاورند و به اصلاح پردازند، نه بیمی بر آنها خواهد بود و نه اندوهگین می شوند.

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به سزای نافرمانی‌شان گرفتار عذاب خواهند شد». وظیفه پیامبران در دو امر یعنی بشارت و مژده برای مومنان صالح و انداز و بیم برای کافران بدکار منحصر شده است. پایان کار هر دو گروه هم با شفافیت مشخص شده است. گروه اول امنیت و سکینه اخروی، و گروه دوم عذاب در سرای دیگر. اما در این دنیا به دلیل کفر و معصیت کسی متعرض آنها نمی شود، مادامی که به مومنان حمله نکنند. اکراه و اجبار و فشار برای تغییر دین و تسلیم خدا و پیامبر شدن جزء برنامه هیچ پیامبری نبوده است و خدا چنین اجازه ای به کسی نداده است. آیه ۵۶ کهف هم چنین مضمونی دارد.

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (نمل ۹۲) «و [فرمان یافته‌ام] که قرآن را [بر مردم] بخوانم. پس هر که هدایت یابد، به سود خود هدایت یافته است؛ و هر که گمراه شود، بگو: [من مسئول نیستم، زیرا] من فقط از اخطارکنندگانم.» این آیه مختص پیامبر اسلام است. وظیفه ای که خدا برای پیامبرش تعیین کرده تلاوت قرآن و تعلیم آن است. هر که هدایت یافت خودش سود برده و کسی که نپذیرفت گمراه شده است. وظیفه پیامبر جز انداز و بیم گمراهان نیست. راستی این آیات در مقام بیان نیستند؟! پذیرش روایاتی که می خواهند با قتال و جنگ و زور شمشیر مردم را مسلمان کنند زیرپاگذشتن این آیات محکم است. انما انت مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد ۷) «جز این نیست که تو اخطار کننده‌ای، و برای هر قومی راهنمایی است.» این مضمون در آیات ص ۶۵ و نازعات ۴۵ هم به دلیل اهمیت تکرار شده است.

گفتنی است که ابلاغ پیام یا مبشر و منذر بودن سازگار است و انحصار در هریک تعارضی با انحصار دیگری

ندارد.

دسته سوم آیات. پیامبر حفیظ و وکیل مردم و مصیطر بر ایشان نیست

این دسته شامل سه گروه از آیات به ترتیب زیر است: تو حفیظ و پاسدار مردم نیستی! - تو وکیل و نگهبان مردم نیستی! مذکر نه مصیطر و سلطه گر!

الف. تو حفیظ و پاسدار مردم نیستی!

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا (نساء ۸۰) «هرکس اطاعت پیامبر کند، در حقیقت اطاعت خدا کرده است؛ و هرکس روی بگرداند [تو مسؤول نیستی زیرا]، تو را به عنوان نگهبان آنان نفرستاده ایم.» نکات مهم این آیه: اولاً اطاعت از پیامبر اطاعت از خداوند است. واضح است کلیه اطاعتها در اسلام مقید به عدم معصیت خداوند است. به تصریح خود پیامبر: لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق. ولایت تشریعی پیامبر یا شاریعت ایشان مطلقه نبوده است. از زاویه ای دیگر واضح است که به قرینه آیات دیگر اطاعت از تشریعات پیامبر و اطاعت از احکام قضایی ایشان است. زمامداری جزء رسالت هیچ پیامبری از جمله پیامبر نبوده است. لزوم تبعیت از زمامدار امری مدنی بوده و تخلف آن نیز جرمی مدنی بوده است. در زمان پیامبر هم اصحاب ایشان بین وحی، تشریع نبوی و امر سیاسی ایشان تفاوت می گذاشتند. پیامبر در امر سیاسی موظف به مشورت با مردم بوده است. چنین وظیفه ای در دو امر نخست نبوده است. چون ایشان پیامبر خداوند بوده اطاعتش اطاعت خداوند محسوب می شده است. هیچکس چنین شأنی ندارد. شرافتی که منحصر به پیامبر بوده است. ثانیاً اگر کسی که از چنین مقام رفیعی اطاعت نکرد خدا به صراحت به پیامبرش تصریح کرده است که ترا به عنوان نگهبان و پاسدار مردم نفرستاده ایم. همین که ابلاغ کردی وظیفه ات را انجام داده ای. اعمال زور و فشار و

تسلیم اجباری وظیفه پیامبر خصوصا پیامبر اسلام نبوده است. اینکه پیامبر حفیظ مردم نیست در آیات انعام ۱۰۴ و ۱۰۷، هود ۸۶، و شوری ۴۸ نیز به دلیل اهمیت تکرار شده است.

ب. تو وکیل و نگهبان مردم نیستی!

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس ۱۰۸) «بگو: ای مردم، به راستی، حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت یابد تنها به سود خود هدایت می‌یابد، و هر که گمراه شود تنها به زیان خود گمراه می‌شود، و من هرگز بر شما نگهبان نیستم [که به ایمان مجبور تان سازم].» حق و باطل آشکار است. هر که هدایت شود سود برده است و کسی که راه باطل پیش گرفته ضرر کرده است. پیامبر وکیل و نگهبان کسی نیست. با همین مضمون مراد از حق کتاب خداست: إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (زمر ۴۱) «همانا ما این کتاب را برای مردم به حق بر تو نازل کردیم؛ پس هر که هدایت یابد به سود خود اوست، و هر که گمراه شود فقط به زیان خود گمراه می‌شود، و تو هرگز بر آنان گمارده نشده‌ای [تا هدایت را بر آنها تحمیل کنی].» نفی وکالت در آیات انعام ۶ و ۱۰۷، اسراء ۲ و ۵۴، و شوری ۶ هم به دلیل اهمیت تکرار شده است.

این آیات را مقایسه کنید با حدیث جعلی «انی امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله» وقتی گفتم این حدیث معارض با محکمت قرآن است و محال است از پیامبر صادر شده باشد، گفته شد متواتر است! حدیثی که در طبقه اول روایت سه نفر بیشتر نیستند آن هم امثال ابوهریره و عبدالله بن عمر. چگونه با سه نفر ادعای تواتر شده است؟! متواتر نبودن این حدیث معلل است. تا کسی پاسخ این استدلال را ندهد تمسک به نقل این و آن

دردی دوا نمی کند. ادعای تواتر و اجماع مسموع نیست وقتی دلیل محکم بر علیه آن باشد. تفاوت درایت و روایت همین است. به زور مردم را مسلمان کردن انکار صریح محکمت قرآن است. راستی ادعای اقتدارطلبی پیامبر با این آیات نص و محکم چه می کند؟ اینها جواب عالمانه می طلبد.

ج. مذکر نه مصیطر و سلطه گر!

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ (غاشیه ۲۱-۲۲) «پس یادآوری کن که تو فقط یادآورنده‌ای. هرگز بر آنان تسلطی نداری.» مذکر بودن پیامبر عبارت اخرای وظیفه ابلاغ پیام است. اهمیت این آیه در نفی صریح عدم سلطه بر اجبار، اکراه، و فشار برای مسلمان کردن مردم است. نفی مصیطر بودن نفی صریح ادعای اقتدارگرایی پیامبر است. آیا از این صریح‌تر می شود؟!

نتیجه: وظیفه اطاعت از پیامبر مجزای از اطاعت از خداست. اطاعت از خدا اطاعت از اوامر و نواهی خداوند در قرآن کریم است. اطاعت از پیامبر اطاعت از اوامر و نواهی ایشان یعنی ولایت تشریعی نبوی به اذن خداوند است. اگر کسی در تبعیت از خدا یا پیامبر تخلف کرد پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ پیام به او ندارد. اطاعت از پیامبران لازمه رسالت ایشان است. قرآن کریم وظیفه پیامبران را منحصر در ابلاغ پیام یا بشارت و انذار کرده است. لازم بین این آیات نفی هرگونه مجازات دنیوی به خاطر کفر و شرک از یک سو و نفی هرگونه فشار، اکراه و اجبار برای مسلمان کردن یا تسلیم کردن مردم به فرامین خدا و پیامبر است. قرآن به صراحت این سه عنوان را از پیامبر نفی کرده است: حفیظ یا پاسدار، وکیل یا نگهبان، مصیطر یا سلطه گر. هر سه عنوان نفی صریح اقتدارگرایی پیامبر است. این آیات در تعارض آشقی ناپذیر با حدیث منسوب به پیامبر «انی اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله است» و به نص قاعده نبوی چنین حدیث مخالف محکمت قرآن را باید به دیوار کوبید

و صریحا تکذیب کرد. در نهایت پیامبر هرگز مجاز به اعمال زور برای پیش بردن دینش نبوده است. به عنوان پیامبر وظیفه اش ابلاغ پیام، بشارت و انداز بوده است. به عنوان زمامدار نیز مجاز به تسلیم کردن مردم به زور نبوده است. چنین ادعایی نه مستند قرآنی دارد نه مستند روایی معتبر نه مستند تاریخی قابل اعتنا.

بحث چهارم. پیامبری، زمامداری و اقتدارگرایی

الف. آیا شاریت، تقنین، ولایت تشریعی، معادل اقتدارطلبی است؟ بیشک تشریع و تقنین اعمال قدرت است. اعمال قدرت به خودی خود مذموم نیست. اگر قانون عادلانه و دربردارنده منافع مردم باشد این تقنین و تشریع مشروع و مستحسن و پسندیده است. هیچ جامعه ای بدون قانون عادلانه و مجریان امانت دار مورد رضایت مردم قابل اداره نیست. نفی چنین ضرورتی خوشامد به هرج و مرج و آنارشیزم است. اگر قانون یا اجرای آن ظالمانه و توأم تبعیض باشد یا زمامداران اقتدارگرا باشند و سودایی جز حفظ قدرت به هر قیمتی نداشته باشند چنین تقنینی مشروع نیست و مذموم است.

پیامبر در دوران مدینه علاوه بر نبوت و رسالت زمامداری را به درخواست مردم به عهده داشت. او سودای قدرت نداشت، اقتدارگرا و اقتدارطلب نبود. اگرچه از قدرت برای پیش بردن ارزشهای الهی، منافع مردم و اجرای عدالت استفاده می کرد. در خدمت گرفتن قدرت سیاسی انتخابی هرگز جزء رسالت ایشان نبوده است و در سنت پیامبر هم برجسته ترین شاخصه آن نبوده است. پیامبر مقتدر بود، اما اقتدارطلب یا اقتدارگرا نبود. این واژه ها بسیار دقیق در علوم سیاسی معنی شده اند. من در بخش دوم بحثم بعد از اتمام نقد شاهد مثالهای رویکرد پیامبر اقتدارگرا به تفاوت این واژه ها اشاره مستند خواهم کرد:

Power, force, authority, authoritarian, authoritarianism

نسبت دادن دو واژه اخیر به پیامبر اشتباه محض است. بنابراین نمی توان پذیرفت که شارعیّت پیامبر او را پیامبر اقتدارگرا کرده است. شارعیّت پیامبر ایشان را مقتدر می کند، اما مقتدر بودن کجا و اقتدارگرا کجا؟ نسبت اقتدارگرایی با اتکا به شارعیّت مغالطه ای بیش نیست.

ب. اما آیا شارع بودن پیامبر یا ولایت تشریعی ایشان با انحصار وظایف پیامبران از جمله ایشان در ابلاغ پیام، بشارت و انذار سازگار است؟ این پرسش مهمی است و کاملاً متفاوت با مغالطه فوق است. شارع بودن یا ولایت تشریعی حق تقنین محدود تحت نظارت الهی است. این تشریعات چیزی نیست جز اجزای مختلف پیامی که باید ابلاغ شود و به تصدیق کنندگان آن بشارت داده شود و به تکذیب کنندگانش انذار داده شود. به عبارت دیگر ولایت تشریعی شبیه قوه مقننه است. ابلاغ قوانین موضوعه الهی و نبوی و بشارت به رعایت کنندگان این قوانین و بیم به ناقض آنها کمترین منافاتی با انحصار وظیفه پیامبران در ابلاغ و بشارت و انذار ندارد.

اینکه در آخرت خداوند ناقضین که همان کافران و مشرکان بدکار باشند عذاب خواهد کرد منافاتی با وظیفه ابلاغ پیامبر ندارد. این تحقق انذار دنیوی است آنچنان که رضوان و سعادت اخروی هم تحقق بشارت دنیوی پیامبر است. اما اجرای این قوانین در دنیا خصوصاً قوانین کیفری کار قوه قهریه و دولت است. این همان سیاستمداری و زمامداری و سیاست‌ورزی است. زمامداری سمتی متفاوت با پیامبری است. محمد بن عبدالله (ص) پیامبر خدا بوده است و به عنوان پیامبری وظیفه ای جز ابلاغ پیام الهی، بشارت و انذار نداشته است. در دوران مکه هم جز این سمت، سمت دیگری نداشته است. به دعوت مردم یثرب پیامبر هجرت می کند، یثرب به مدینه تغییر اسم می دهد و سمت زمامدار بر سمت پیامبری ایشان اضافه می شود. ولایت تشریعی یا تقنین نبوی جزء پیامبری ایشان بوده است. داوری ایشان در مراعات مردم، اجرای احکام قضایی (چیزی شبیه قوه قضائیه و ضابطان آن در دوران جدید) و زمامداری (یعنی چیزی شبیه قوه مجریه امروزی) این دو جزء پیامبری نبوده است،

احکام صادره در این دو ناحیه مبتنی بر اطلاعات بشری صادر شده اند، خطاپذیر بوده اند، متناسب با شرایط زمانی مکانی صادر شده اند، حکم دائمی دین نیستند و اعمال آنها نیاز به قدرت مشروع دنیوی داشته است.

اگر کسی زمامداری محمد بن عبدالله (ص) که سمتی بشری و مبتنی با درخواست مردم مدینه بوده و ایشان در این امور موظف به مشورت با مردم بوده است را جزء رسالت بداند آن گاه در تفسیر آیات انحصار وظایف پیامبران در ابلاغ پیام و بشارت و انذار و نیز نفی حفیظ، وکیل و مصیطر بودن پیامبر با مشکل مواجه است. رویکرد ادعای اقتدارگرایی پیامبر مبتنی بر نفی چنین تمایزی است، بلکه اعمال قدرت را شاکله اصلی رسالت پیامبر اسلام تعریف کرده است، در نتیجه در تفسیر آیات انحصار وظیفه پیامبران در ابلاغ و بشارت و انذار از یک سو و نفی حفیظ، وکیل و مصیطر بودن پیامبر با مشکل لاینحل مواجه است. ولایت تشریعی یا شارعیت را به همراه اجرای این تشریعات در نظری گیرد و آن را ملازم با اعمال قدرت پیامبر معنی می کند که البته باز از آن اقتدارگرایی و سودای قدرت داشتن در نمی آید. به عبارت دیگر در رویکرد ادعای اقتدارگرایی پیامبر اولاد دوران مدینه دوران اصلی تحقق پیامبری محمد بن عبدالله فرض شده، ثانیاً زمامداری جزء ماهوی پیامبری ایشان تلقی شده از تمایز زمامداری از پیامبری غفلت شده است، ثالثاً اعمال قدرت مشروع به اقتدارگرایی تعبیر شده که در علوم سیاسی صفتی مذموم و اخلاقاً رذیلت است.

حال آن که **اولاً** تنها وظیفه پیامبر حتی در دوران مدینه همان ابلاغ و بشارت و انذار بوده و همچنان حفیظ، وکیل، و مصیطر بر مردم برای پیامبر ممنوع بوده، دین اکراه بردار نبوده و ایشان حتی در دوران زمامداری مجاز به اعمال زور برای مسلمان کردن مردم یا تسلیم حکومت خود کردن نبوده است. یعنی اینها موازین جاودانه اسلام هستند و اختصاصی به دوران مکه نداشته اند. **ثانیاً** زمامداری خارج از پیامبری بوده، نه تلازمی با پیامبری داشته نه تمناعی، اما سمتی متباین با پیامبری بوده است. **ثالثاً** پیامبر در دوران مدینه اعمال قدرت مشروع authority

کرده است اما هرگز اقتدارگرا authoritarian نبوده است انتساب رذیلت اقتدارگرایی authoritarianism به ایشان اشتباهی فاحش و تاسف بار است.



مبحث دوم. پیامبر مؤسس و مقیاس عدالت

ادعا: دین شناسی معادل است با پیامبر شناسی و تمام دیانت اسلام عبارت است از آنچه از پیامبر علیه السلام صادر شده است. پیامبر به تعبیر امروزی فرا قانونی عمل می کرد. این فراتر رفتن را نباید به غیر اخلاقی عمل کردن تعبیر کنیم. او واضع دین، اخلاق و قانون جدید بود، خود بر وفق آنها عمل می کرد، به مسلمانان تعلیم می داد و از آنها می خواست بر همان نهج سیر کنند. هیچیک از علمای اسلام کارهای پیامبر را غیر عادلانه نمی شمردند. او نه تنها بر صراط مستقیم بود، بلکه خودش صراط مستقیم و ترازو بود. این معنای دقیق authority معنوی پیامبر است. أفعال کسی را که خود واضع اخلاق و عدالت است نمی توان ناعادلانه و غیر اخلاقی شمرد. اگر یک سیستم منسجم و مستحکم و به لحاظ منطقی نامتعارض عرضه کرد این به خودی خود نشان می دهد که این مرد اصولی دارد و بر مبنای اصول خود عمل می کند. او توانست عقول بسیاری از آدمیان را تسخیر و قانع کند. وقتی

چیزی می‌آید و می‌ماند می‌تواند دلیل استحکام باشد. به نظر من اخلاق اعتباری، وضعی، فرضی، و قراردادی است. این وضع توسط خدا، یا یک پیشوای اجتماعی یا افراد جامعه جامعه صورت گرفته است. چیزی نیست که باید آن را کشف کرد و به صحنه آورد. اصولیانی که عدل را در سلسله احکام می‌دانسته اند یعنی در وضع اولیه احکام عدالت در آنها مندرج شده است، یعنی عدالتی که پیامبر باور داشت در احکام او ریزش کرده است. (احکامی که امروز مطلقاً عادلانه نیست!) این که پیامبر معجزه می‌آورد برای اثبات نبوت خود به دلیل این بود که پاره‌هایی از سخنان یا رفتارهایش فوق عقلی بودند. عقل‌ها را نمی‌توانست بدون اعجاز قانع کند و لذا از طریق معجزه وارد می‌شد. همانند انتقاد لوتر از کلیسای کاتولیک من می‌گویم اگر قرار است ایشان سخنانی بگویند که موافق عرف عقول عادلانه شمرده می‌شود و مردم در مورد آنها می‌توانند داورهای ساده متعارف بکنند، چه جایی برای پیامبر این وسط هست؟ پیامبری به معنای واقعی تأسیس یک عهد جدید است و با خودش چیزهایی را می‌آورد که بعداً norm می‌شود ولو اینکه قبل از او، در زمان او norm نبوده است و ما هم توجیهی عقلانی برایش نداشته باشیم. (ج ۴-۵)

بحث اول. فراتر از کدام قانون؟

الف. اسلام شناسی اعم از پیامبرشناسی است. اینکه ما تعالیم اسلامی حتی وحی الهی را از پیامبر اخذ می‌کنیم معنایش این نیست که پیامبر مؤسس همه این تعالیم است. به شکل مشخص وحی تابع پیامبر نیست، به تصریح قرآن پیامبر تابع وحی است. وحی و قرآن تالیف یا رویای پیامبر نیست، وحی از جانب خداوند مستقیم یا به وساطت جبرئیل بر قلب پیامبر نازل شده است و پیامبر گیرنده وحی بوده نه فاعل و سازنده و مولف آن. رویکرد بسط تجربه نبوی رویکردی نادرست و فاقد ادله محکم بلکه ادله بسیار محکم قرآنی و نبوی بر علیه آن است. بنگرید به [تامل درباره وحی](#) (۴ تیر ۱۳۹۶).

ثانیا منبعی به عنوان عقل که البته خداداد است در کنار وحی الهی و سنت نبوی مطرح است. میزان اعتبار و حجیت ادراکات عقلی در امور دینی نزاع دیرپای معتزله و اشاعره و در ادامه شیعه جعفری اصولی و اهل سنت بوده و هست. بر مبنای معتزلی شیعی حسن و قبح عقلی پذیرفته شده و احکام شرعی در قلمروی که عقل توان ادارک دارد ارشاد به حکم عقل است، مولوی نیست و در هر صورت تاسیسی محسوب نمی شود. اخلاق اسلامی بر این مبنا عقلی است و ملاکی مستقل از وحی و سنت نبوی به شمار می رود. تبیین خطیب محترم رجعت آشکار به مبنای اشعری است و توضیحات مکرر وی حتی غالب پیروانش را هم قانع نکرده است. وقتی قرار است خدا حکم غیر عادلانه صادر نکند و عدالت برای آدمی قابل فهم است، واضح است که تعالیم پیامبر از همین منظره قابل بررسی بوده است. هیچ امر غیر اخلاقی را نه از خدا و نه از پیامبر می توان پذیرفت. کلیه أفعال و اقوال معتبر پیامبر منطبق بر موازین مستقل اخلاقی بوده است.

آری در میان احکام شرعی دو بخش مناسک و شبه مناسک است که جزئیات آنها از محدوده ادارکات عقلی بیرون است. مناسک، عبادات یا تعبدیات (نماز، روزه، حج و زکات) با عقل قابل استیفا نیست. توقیفیات یا شبه مناسک در ماکولات، مشروبات و منکوحات (حرمت خوردن گوشت خوک، حرمت نوشیدن مشروب الکلی حتی کمتر از مستی و لویک قطره، محدودیت در روابط جنسی از جمله خارج از ازدواج) نیز همینگونه است. اما دیگر احکام عملی اسلام تعبدی یا توقیفی نیستند. احکام اخلاقی عقلی هستند. بسیاری از احکام فقهی امضایی است نه تاسیسی، چه تاسیس خداوند چه تاسیس پیامبر.

ب. سنت پیامبر فراتر از کدام قانون بوده است؟ موازین شرع یا موازین اخلاق؟ فراقانونی یا فراخلاق بودن سنت پیامبر نیازمند توضیح است و به شکل موجود قابل پذیرش نیست. قرآن و عقل منابعی مستقل از پیامبر بوده اند و ایشان موظف به رعایت هر دو بوده است. تنها بر مبنای اشاعره پیامبر واضع عدالت و اخلاق بوده است.

بر مبنای معتزله منقرض شده و شیعه عدالت و اخلاق ماقبل دینی هستند. راز ماندگاری اخلاق و سنت نبوی صرفاً سازگاری درونی و مانای آن نیست، سازگاری آن با فطرت و بالاتر از آن حق بودن آن است. پیامبر پیام آور خداوند بوده است نه بیشتر از آن. خود نیز جانفش را بر اساس همین تعالیم الهی ساخته بود لذا صاحب خلق عظیم (قلم ۴) و اسوة حسنة (أحزاب ۲۱، ممتحنه ۶) شده بود. این پیامبری است که در قرآن معرفی شده است و با پیامبر معرفی شده توسط خطیب محترم تفاوت ماهوی دارد.

ج. اخلاق را اعتباری و قراردادی محض دانستن از نسبیت سر در می آورد. این یکی دیگر از نقاط ضعف جدی آراء مدعی محترم است. اخلاق واقع گرا (رئالیست) باب واسعی است که در جای دیگر باید به آن پرداخت. این پایه ادعای پیامبر اقتدارگرا هم از فرط لرزانی و سستی نیازی به بحث ندارد. برعکس، موازن اخلاقی که منشأ واقعی دارند را باید «کشف» کرد. البته واقعیت اینها از جنس معقولات اولی نیست، معقولات ثانیه هستند.

بحث دوم. جاباز کردن برای پیامبر به شیوه اشاعره!

الف. اما درباره اعجاز گفتنی است که معجزه تنها طریق اثبات دعوی نبوت نیست. دو طریق دیگر هم برای اثبات دعوی نبوت هست. یکی تصریح پیامبر قبل به نبوت پیامبر بعدی از جمله این دو آیه:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف ۱۵۷) «همانان که از این فرستاده که پیامبری درس ناخوانده است [و وصف] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند؛ [همو که] آنان را به [کارهای] پسندیده فرمان می دهد و از [کارهای] ناپسند بازمی دارد، و

پاکیزه‌های دلپذیر را برایشان حلال می‌کند. و چیزهای نامطبوع را بر آنان حرام می‌سازد، و تکلیف‌های سنگین آنها و قید و بندهایی را که بر آنان بوده است از ایشان برمی‌دارد.»

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (صف ۶) «و [یاد کن] زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است مژده می‌دهم. پس چون دلایل روشن برای آنها آورد، گفتند: این جادویی است آشکار.»

و دیگری ملاحظه قرائن و شواهد از زندگی مدعی نبوت، شریعت او، محتوای کتابش، اصحابش، اخلاق و سوابق و عملکردش که می‌تواند مفید یقین به صدق دعوی مدعی نبوت باشد. این طریق اتقن و باعث اطمینان بیشتر می‌شود و معتبرترین دلیل احراز نبوت صادق است. (مفاهیم القرآن، جعفر سبحانی)

ب. اما این ادعا «اینکه که پیامبر معجزه می‌آورد برای اثبات نبوت خود به دلیل این بود که پاره‌هایی از سخنان یا رفتارهایش فوق عقلی بودند. عقل‌ها را نمی‌توانست بدون اعجاز قانع کند و لذا از طریق معجزه وارد می‌شد» قابل قبول نیست. محتاجان معجزه در عصر پیامبر حداقل دو گروه بودند. گروهی که حقیقتاً به دنبال این بودند که یقین پیدا کنند او فرستاده خداست و این حرفها را از خودش در نمی‌آورد. معجزه قرآن در زمانی که مهمترین امتیاز فصاحت و بلاغت بود تا هر عربی بداند که این قرآن خارج از طاقت بشری است خصوصاً از سوی فردی درس نخوانده آنها را قانع می‌کرد. گروه دوم بهانه جویانی بودند که قرآن مکرراً درخواستهای معاندانه آنها را مطرح کرده و اجابت نکرده است چرا که برخی از آنها در زمره محالات بوده یا مفید دانسته نشده بود. اینکه

اعجاز پیامبر آن هم قرآن برای رفع اشکال رفتارهای فوق عقلی پیامبر است نیازمند اقامه شواهد و مدارک است که ارائه نشده و تا زمانی که دلیل معتبری بران اقامه نشود غیر قابل قبول است. پرداختن به جزئیات بحث اعجاز قرآن مجال و مقال دیگری می طلبد.

ج. اما اینکه با اقتدا به لوتر و پروتستانیسم باید جایی برای پیامبر باز کرد که در قرآن و عقل پیش بینی نشده، از جنس مبنای اشاعره است. رویکرد عقلانی معتزله و شیعه چنین جابازکردنی را به رسمیت نشناخته است. مهمترین تربیت یافته پیامبر یعنی علی بن ابی طالب دستاورد پیامبر را چنین معرفی کرده است: فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ (نهج البلاغه، خطبه اول) «پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند، و نشانه های الهی را به آنان بنمایانند.» پیامبر آمده بود تا عقول آدمی را شکوفا کند نه اینکه با امور غیرعقلی بخواهیم جا برای پیامبری باز کنیم. با توهم چنین جابازکردنهایی به پیامبر خدمت نکرده ایم!



مبحث سوم. با چنین پیامبری امروز چه باید کرد؟

ادعا: با چنین مقنن و مؤسسی امروز چه باید کرد؟ کسی که قوانین خودش را عادلانه می‌دانست و نیز عادلانه می‌دانست که کسانی را که لازم می‌داند از پیش پای خود بردارد، چگونه از مردم بخواهیم به چنین کسی رو بیاورند؟ ما وظیفه‌ای بیشتر از پیامبر نداریم، این پیامبر را معرفی می‌کنیم اگر دلربا بود که دلها را خواهد ربود، و اگر هم دلربا نبود که نخواهد ربود، همان چیزی است که در عمل اتفاق افتاده است. عده‌ای این روش پیامبر را می‌پسندند و یک عده‌ای سعی می‌کنند که بپوشانند و بگویند که نه پیامبر این چنین نبود و وجوه دیگری از شخصیت پیامبر را برجسته کنند و یک عده هم کلاً پشت می‌کنند یا عطایش را به لقایش می‌بخشند، کنار می‌روند و راه دیگری را در پیش می‌گیرند. ما بیش از معرفی چه وظیفه‌ای داریم؟ و اصلاً می‌توانیم چه چیزی بر آن بیفزائیم؟ ما که نمی‌خواهیم بزرگ بکنیم، نه می‌خواهیم چیزی را زشت‌تر از آن چیزی که هست بنمایانیم و نه زیباتر. ادیان از جمله اسلام علی‌الغلب با شیفتگی، و زور و ایجاد رعب آغاز می‌شوند و بعداً با تقلید ادامه پیدا می‌کنند. تا وقتی که این تقلید ادامه دارد دیگر زوری البته وجود ندارد برای اینکه دوره پیامبری گذشته، تا آن شیفتگی ادامه دارد مسلمانی هم ادامه پیدا خواهد کرد. به بیان دیگر خواسته پیامبر این بوده است که یک جامعه دیندار داشته باشد، که در آن دین ورزی آزادانه و با امنیت و به راحتی صورت پذیر باشد. در زمان پیامبر روش کار ایشان این بود که برای ساختن چنین جامعه‌ای دیگران را تسلیم قدرت منطق خود یا قدرت دنیوی یا بیرونی نکند. آنچه که متعلق به مقام تأسیس است در دوران پس از تأسیس بکار نمی‌رود. این چرخ اختراع، تأسیس، وضع، تثبیت و تمام شده است، شما فقط باید متابعت بکنید و فقط باید کاری بکنید که جامعه‌ای داشته باشید که در این جامعه بتوانید به راحتی و با امنیت و با حفظ امنیت دیگران پرستش خداوند بکنید. درباره ذاتی و عرضی در شخصیت پیامبر از یک دید هرچه که در تاریخ رخ می‌دهد ذاتی است و از یک دید هم هرچه رخ می‌دهد عرضی است. من در

گذشته توحید و معاد را در پیام پیامبر ذاتی و بقیه وقایع دوره پیامبر را عرضی گرفتم. بالاخره پیامبری آمده که سودای قدرت داشته به این معنی ذاتی است. به زبان دینی به اراده باری بوده است. (ج ۴-۵)

الف. سوال ستبری است؟ با چنین پیامبری چه باید کرد؟ خلاصه پاسخ خطیب محترم این است: این آئین اقتدارگرایی، خوف نامه ای بنام قرآن، خدای سلطان مآب و پیامبر اقتدارگرا یا عارف مسلح را عینا به مردم عرضه می کنیم. اندکی البته متعبدانه می پذیرند. واضح است که هیچ عقل سلیمی در این زمان این آئین را با چنین توصیفی نخواهد پذیرفت. چون این صفات از منظر ایشان روایت گزارشگر واقع است و پیامبر رحمت چهره بزرگ کرده اسلام است و اخلاقا نباید به مردم خلاف واقع گفت پس باید بپذیریم که جز این وظیفه ای نداریم. یعنی

عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ يَا الْفَاتِحَةَ مَعَ الصَّلَوَاتِ!

ب. این ادعا که ادیان با شیفتگی و زور و ارعاب آغاز و با تقلید ادامه می یابند هم مخدوش است. اسلام حداقل در عصر پیامبر با زور و ارعاب آغاز نشد و جریان تحقیق آزاد در میان مسلمین تا کنون غیرقابل انکار است، بسیار بیشتر از دیگر ادیان. آیا همین بحثها و تضارب آراء کار مقلدانه است؟!

پ. اینکه پیامبر می خواست افرادی که اهل منطق نیستند را تسلیم قدرت دنیوی خود کند افترای به پیامبر است و آنچنان که در دو جلسه قبل مطرح شد هیچ دلیل قرآنی یا سنت معتبر ندارد بلکه ادله متعددی بر علیه ان است.

ت. راه حل ایشان این است: اعلام پایان دوران پیامبری. اقتدارگرایی پیامبر مربوط به زمان تاسیس بوده است. ما نباید پیامبری بکنیم. خوب اگر اقتدارگرایی و سودای قدرت داشتن راس تعالیم و روش و منش پیامبر بوده با اعلام پایان دوره پیامبری و بطلان اقتدارگرایی توسط پیروان قرار است از چه تبعیت شود؟ این دین با

چنین روایتی چه جاذبه ای دارد؟ و با حذف نکته کانونی اقتدارگرایی به ترسیم این خطیب محترم از سنت پیامبر اسوه چه باقی می ماند؟

ث. اگر همه دین به یک معنی عرضی است و به معنی دیگر (تحقق تاریخی) ذاتی است، اقتدارگرایی به معنای دوم ذاتی است چرا که به گزارش وی واقع شده است، پس چطور حذفش کنیم؟! خطیب محترم شعری سروده است و در تنگنای قافیه گیر کرده است. نتیجه رویکرد اقتدارگرایی علاوه بر فاقد دلیل بودن و ادله محکم بر علیه آن، بی فایده کردن اسلام و حذف محترمانه آن است. خسته نباشند!

تک تک این نکات استعداد بحث و مذاقه بیشتری دارند. با توجه به کمبود وقت به همین مقدار اکتفا می کنم. دو مبحث «تلازم اسلام و اقتدارگرایی» و «نقد منکران ادعای اقتدارگرایی پیامبر» که بنا داشتم در این جلسه ارائه کنم با توجه به اتمام وقت به جلسه آینده موکول می شود.

ترجمه آیات قرآن کریم را از ترجمه نعمت الله صالحی نجف آبادی نقل کرده ام. مشخصات منبع مباحث منقول از عبدالکریم سروش که خلاصه آنها آورده شده چنین است: جلسات دین و قدرت ۳۱-۳۵ (ج ۱-۵)، مورخ ۶، ۱۳، ۲۱ و ۲۷ دی و ۲۶ بهمن ۱۳۹۹. گزارش جلسات اول، سوم و (کمتر از یک ششم) جلسه دوم در زیتون، مورخ ۱۰ و ۲۶ دی ۱۳۹۹ منتشر شده، و گزارش جلسه های چهارم و پنجم هنوز منتشر نشده است.

وبینار نواندیشی دینی

یکشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۹، ۲۸ فوریه ۲۰۲۱



kadivar.com

[/https://kadivar.com/18578](https://kadivar.com/18578)

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.